

A photograph of a sunset over a body of water. The sky is a gradient of orange and yellow, with the sun partially visible on the horizon. A small boat is visible on the water in the distance.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهل و پنجم





خانم سارا از شیراز



خانم سارا از شیراز

پیغام عشق – قسمت ۴۵

درود بر استاد عزیز و نازنین جناب آقای شهربازی و همراهان گنج حضور

تا به دیوار بلا ناید سرشن
نشنود پند دل آن گوش کرش
مثنوی دفتر پنجم بیت ۲۰۶۳

مولانا میفرماید: ما در اثر همانیدگی سحر این جهان هستیم، اثر این سحر یعنی دیدن بر حسب همانیدگی و خرابکاری ادامه دارد و تا سر انسان به یک دیوار بلای بزرگ نخورد، گوش هایش را باز نمی کند یعنی تا ریب المnon (حادثه‌ی ناگوار) اتفاق نیفتد، خرابکاری من ذهنی را نمی بیند.

دیو چون عاجز شود در افتتان
استعانت جوید او زین انسیان

مثنوی دفتر پنجم بیت ۱۲۲۱

باید متعهد شویم و تمام قوایمان را در مسیر زنده شدن بکار بگیریم  و مداومت و تکرار داشته باشیم تا دیو عاجز شود، در غیر اینصورت شیطان بالاخره کسانی را پیدا میکند و به سراغ ما می فرستد و از انسانهای دیگر یاری می طلبد که شما دوست و یار ما هستید پس بیایید یاری و جانبداری کنید چرا که شخصی دارد به حضور میرسد.

استاد بزرگوارم اتفاق بسیار ناگواری که اصلا و هرگز انتظارش را نداشتم برای من رخ داد. اتفاقی باور نکردنی که هرگز حتی به مغزم هم خطور نمی کرد، در واقع دچار ریب المnon شدم ، مثل اینکه طلسم شدم و اسیر دیو من ذهنی

در واقع یکی از بزرگترین هم هویت شدگیهایی که در مرکزم بود با این اتفاق ناگوار شناسایی کرده و انداختم.

این حادثهی تلخ پیغامی بود از طرف زندگی که مدام شما استاد نازنین گوشزد می کنید به اینکه کسی یا فکری یا چیزی را اگر در مرکزت بگذاری زندگی آنرا از تو خواهد گرفت. این نفس من ذهنی با خواهش هایش نمی تواند مرکز تو باشد.

درد ناشی از این رویداد تلخ و دل شکستگی را خیلی زود با برنامه‌ی بی‌نظیر گنج حضور و پیام بی‌نظیر شما و مولانای جان از دلم بیرون راندم. چرا که درد، خود یک هم هویت شدگیست که باید آن را از مرکزمان پاک کنیم.

تجربه‌ای دردناک که زندگی به من فهماند به فکرها و چیزهای آفل نباید بچسبیم و از آنها هویت بخواهیم. از آن پس، از خدا عذرخواهی کرده و با شکر و صبر و رضا و تکرار و مداومت و جدیت بیشتر، مسیر تکامل را با جان و دل ادامه خواهم داد. در واقع این رویداد، شک مرا برطرف کرد تا اتفاقات بزرگتری رخ ندهد.

نیم جان بستاند و صد جان دهد
آنکه در وهمت نیاید آن دهد

مثنوی دفتر اول بیت ۲۴۵

✓ خداوند این جان من ذهنی را که بسیار حقیر است، می سtanد و در عوض به ما صد جان می دهد که در تصور ما نمی گنجد.
من های ذهنی دوست واقعی ما نیستند چون آنها منیت را در ما پرورش میدهند، ما را به سوی منیت بیشتر می کشانند.
اما خداوند یا عارفانی چون مولانا به دنبال شکستن و کوچک کردن من ذهنی ما هستند. دوست و یار واقعی ما هستند، زیرا ما را از دست ظالمان بیرونی حفظ می کنند.

این حادثه من را بر آن داشت تا از خدا عذرخواهی کرده و متعهد شوم
قانون اساسی را یکبار دیگر نوشه و با تمرکز روی خودم کار کنم و تکرار
و مداومت داشته باشم و همه‌ی هم هویت شدگیهایم را شناسایی کرده و
با جدیت تمام بیاندازم و قانون جبران را که مهمترین قانون زندگیست
چه به لحاظ معنوی و چه به لحاظ مادی بیشتر از گذشته رعایت کنم.

در این دام است آن آهو تو در صحراء چه میگردی؟
گهر در خانه گم کردی به هر ویران چه می‌پویی؟
دیوان شمس غزل ۲۵۱۳

ما کامل جان هستیم ولی در ذهن از جهان بیرون گدایی کرده و به دنبال
هر چه بیشتر بهتر هستیم. دانه‌ی هوشیاری زیر وابستگی‌ها
(زیر فکرها یمان) پنهان شده و منتظر جاری شدن باران رحمت الهی و
نسیم فرح بخش باد صباست.

از آب حیات او آن کس که گشَد گردن
در عین حیات خود صد مرگ و اجل دارد

دیوان شمس غزل ۶۰۰

کنار رفتن آب حیات ، صدها مرگ و درد برای ما دارد. در اینصورت ما خسته و درمانده خواهیم شد، ولی باید بدانیم که زندگی و خدا این درماندگی را برای ما می خواهد تا دوباره به او زنده شویم. مادامی که چشم خود را به غیر او دوخته ایم در اینصورت او را زیر فکرها یمان پنهان کرده و از آب حیات خبری نیست.

قُلْ تَعَالَوْ قُلْ تَعَالَوْ گَفْتَ رَبْ
ای سِتُورَانْ رَمِیدَه از ادب 
دَفْتَرْ چَهَارَمْ، بَيْت ۲۰۱۱

✓ میفرماید: بیایید به بالا صعود کنید، متعالی شوید، از این مرکز مادی
که از فکر تشکیل شده است و آفل و گذر است دست بردارید.
میفرماید مگر تو حیوان هستی و ادب را کنار گذاشته ای؟
مگر نمی بینی من تو را می کشم؟
مگر نمی بینی من علامت برای تو می فرستم؟
که تو دائما با این مرکز همانیدگی به خودت لطمه میزنی.

پر نتانی کند رو خلوت گزین
تا نگردی جمله خرج آن و این



مثنوی دفتر پنجم، بیت ۷۱۷

اگر قدرت این را نداری که خودت پر و بال من ذهنیت را بکنی و از ✓
خودنمایی در برابر دیگران دست برداری پس بهتر است که خلوت
نشینی کنی و خودت را از چشم آن و این دور کنی و انرژی خدایت را
جهت خواهایند این و آن، خرج نکنی.

شرع بهر دفع شر رایی زند
دیو را در شیشه‌ی حجت کند

مثنوی دفتر پنجم بیت ۱۲۱۱

✓ این بیت‌ها همه چراغ راه هستند. پیغام زندگی را با این ابیات شنیدم
اینکه در من یک مرکز جدیدی بوجود آمده که خیلی زود فرو میریزد و
میرود.

این رویداد به من گفت: این چیزهای گذرا و فانی را مرکز دائمی خود
نکن. فکرها و جسمها آفلند و نمی‌توانند اساس مرکز تو باشند و تو
نمی‌توانی آنها را در مرکزت بگذاری و با آنها همانیده شوی.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

آنکه یک دم کم ، دمی کامل بود
نیست معبد خلیل ، آفل بود

متنوی دفتر سوم بیت ۱۴۲۹

با سپاس فراوان از شما استاد بزرگوارم و عزیزان گنج حضور.

سارا از شیراز

خانم سارا از شیراز

پیغام عشق – قسمت ۴۵



خانم ساناز از اصفهان



خانم ساناز از اصفهان

پیغام عشق – قسمت ۴۵

با عرض سلام و ادب خدمت آقای شهبازی گرامی و دوستان گنج
حضوریم 

آب ما محبوس گل مانده ست هین 
بحرِ رحمت جذب کن ما را ز طین 
مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۱ 

برداشت من از این بیت: جناب مولانا در این بیت می فرمایند، ای خدای مهربان، شما می بینی که آب حضور ما در گل هم هویت شدگی ها زندانی شده است، پس ای دریای رحمت و مهربانی، لطف کن و ما را از همانیدگی ها و هم هویت شدگی ها با چیزها و افراد آزاد کن و برهان تا به دریای عدم بپیوندیم.

آب گل خواهد که در دریا رود
گل گرفته پای آب و می کشد
مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۴

برداشت من از این بیت: جناب مولانا در این بیت می فرمایند، اصل انسان، آب زندگی است. و این آب حضور بنابر اصل ذات خود میخواهد که به سمت دریایی عدم که خداوند است برود، ولی گل هم هویت شدگی ها پای حضور انسان را گرفته و به سمت خودش می کشد و نمی گذارد که انسان به سمت خداوند برود و به زندگی زنده شود.

★ گر رهاند پای خود از دست گل ★
★ گل بماند خشک و او شد مستقل ★
مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۵ 

برداشت من از این بیت: اگر انسان از طریق صبر و خاموشی و تسلیم و رضا و شکر، پای حضور خود را از میان گل هم هویت شدگی ها برهاند، من ذهنی خشک و بی جان می شود. چون من ذهنی خیالی بیش نیست. و پس از مرگ من ذهنی، ما میتوانیم مستقل از من ذهنی، بر روی هوشیاری زنده شده به حضور قائم شویم و به اصل خود، که خداوند است، بپیوندیم.

آیات قرآن در مورد جنس انسان:

﴿سورةٰ تین (۹۵)﴾: آیهٔ ۴: که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم. 

♦ سورهٰ مومنون (۲۳): آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴

آیهٔ ۱۲: یقیناً ما انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم.

آیهٔ ۱۳: سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار (چون رحم مادر) قرار دادیم.

آیه‌ی ۱۴: آنگاه آن نطفه را علقه گرداندیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی در آوردیم، و آن پاره گوشت را استخوانهایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم، همیشه سودمند و با برکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

سوره‌ی انعام (۶)؛ آیه‌ی ۲: اوست که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد و اجل حتمی و ثابت نزد اوست، (شگفتا که) باز شما (با این همه دلایل آشکار در یکتایی و ربویت و خالقیت او) شک می‌کنید.



ساناز هستم از اصفهان



آقای فریدون از مهرشهر کرج



آقای فریدون از مهرشهر کرج

پیغام عشق - قسمت ۴۵

سلام 

روزِ شیرینِ امروز، مُبارک 

فریدون هستم از مهرشهر کرج

شصت و دومین بیت، با کلمه‌ی (آلست) از دیوان شمس مولانا

آقای فریدون از مهرشهر کرج

پیغام عشق - قسمت ۴۵

غزل ۲۹۱۶

(۵) جان شیرینت نشانی می دهد
کز آلسَتَ آندر عسل پروردَه‌ای

■ بیت می گوید:

ای انسان! استقرار تو در تسليیم، موجب آن شده که لطافت و شیرینی و شادی و عشق اصیل، در تو نمایان شود و این شادی، که از ابتدا همانجا بوده و هست، گواهی می دهد که از لحظه‌ی خلقت تو، وجودت از شیرینی و شادی عشق پروردگار یکتا آفریده شده و پرورش یافته است.

مولانا در این بیت، بُعد جان انسانِ تسليم شده را شیرین می‌شمارد و پروردگار یکتا را به عسل تشبیه می‌کند. بنابراین همان گونه که شیرینی، صفتی برای عسل به شمار می‌رود، جانِ انسانِ عاشق نیز به عنوان صفتی برای زندگی یا خدا شمرده می‌شود.

به گونه‌ای پنهان، مولانا، وجودِ انسانِ عاشق را دلیلی برای بودنِ عشق یا خودِ خدا مطرح می‌کند.

یعنی این آفریده، خود نشانی از آفریدگار است.
و در نهایت این نشان و نشانی بر هم منطبق و یکی است.

از ابتدای این غزل نیز، وجود انسانِ عاشق را نمادِ تجلیٰ پروردگار می‌داند و می‌گوید:

(۱) مرحبا ای پرده تو آن پرده‌ای
کز جهان جان نشان آورده‌ای

■ آفرین بر هماهنگی و موزونی تو که موسیقی و ارتعاشِ آن، نوایی از دمِ جان بخشِ پروردگارِ یگانه است.

(۲) برگذر از گوش و بر جان‌ها بزن
ز آنک جان این جهان مرده‌ای

■ با گسترش هماهنگی و توازن، در تمام هستی، از محدودیت‌های جسمی عبور کن و این ارتعاش عشقی را به باقی جان‌ها برسان. زیرا تو وقتی اینگونه باشی، ریشه و اصلِ جاودان این ظواهرِ فانی هستی و با اصلِ زندگی منطبق و یگانه هستی.

غزل، غزل وحدت است و هر بیت آن، انسانِ عاشق را، نشان واضحی از پروردگارِ یکتا به شمار می‌آورد.

با سپاس فراوان / فریدون از مهرشهر کرج 



خانم فرزانه از همدان



خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۴۵

با سلام خلاصه ابیاتی از دفتر اول و دفتر پنجم، مربوط به برنامه، ۸۱۸

حضر که نماد خدادست تخته کشته کشته ما را می شکند، یعنی زندگی کشته
تن و ذهن من دار ما را با کنار گذاشتن همانیدگی ها ولو به زور هم شده
می شکند، نکته ای که مولانا بر آن تاکید دارد این است که ما بر اساس
آن همانیدگی خود نمایی نکنیم تا مورد سوء استفاده من های ذهنی قرار
نگیریم و اگر ما از این موضوع آگاه شویم لازم نیست به قهر و زور آن
همانیدگی ها از ما گرفته شود ما می توانیم این همانیدگی ها را شناسایی
کنیم و آنها را کنار بگذاریم، وقتی ما وارد این جهان می شویم با نور نظر
می بینیم و بزرگترین اشکال این است که وقتی ما بر می گردیم، بر
حسب همانیدگی ها می بینیم و می شنویم و تفسیر و قضاؤت همانیدگی
بر ما قالب می شود ما از شکستن الگوهای ذهنی مان می ترسیم، بنابراین
به دید بهتری نیاز داریم.

دفتر اول، بیت ۲۲۵ و ۲۲۶

آنکه از حق یابد او وحی و جواب
هر چه فرماید بود، عینِ صواب

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست
نایب است و دست او دستِ خداست

آن کسی که مرکزش را عدم کرده و از زندگی وحی و جواب می گیرد و از
همانیدگی نمی گیرد، هر چه که می گوید عین درستی است و کسی که به
ما جان جسمی می بخشد اگر بکشد، رواست.

اگر کسی ما را آورده به جهان و با چیزها همانیده کرده و جان بدلی به ما
داده چون درست می بیند اگر ما را بکشد رواست. او نایب است و حرف
او و دست او دست خداست.

سوره فتح، آیه ۱۰

آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند و
دست خدا بالای دستهایشان است، و هر که بیعت را بشکند، به زیان
خود شکسته است و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را
مزدی کرامند دهد.

دفتر اول، بیت ۲۲۷ و ۲۲۸

همچو اسماعیل پیشش سر بنه
شاد و خندان پیش تیغش جان بده

تا بماند جانت، خندان تا آبد
همچو جانِ پاکِ احمد با أحد

می گوید همچون اسماعیل که به میل خودش سرتش را گذاشت ما هم به میل خودمان به کشته شدن من ذهنی مان و شناختن همانیدگی هایمان تن بدھیم، و هوشیارانه درد هایمان را شناسایی کنیم و پیش تیغ شناسایی زندگی تسلیم شویم و دید همانیدگی ها را کنار بگذاریم، تا جان ما هم مثل حضرت رسول تا ابد خندان شود، یعنی از این لحظه ابدی آگاه شویم و آنجا بمانیم و شادی بی سبب دایما با ما باشد و حس امنیت و عقل و هدایت و قدرت ما از زندگی بیاید.

ما برای خوشنخت بودن به همانیدگی ها و دنیا احتیاج نداریم، این نیازمندی ما به جهان از همین همانیدگی ها بوجود آمد.

دفتر اول، بیت ۷۱۱

جان فدا کردن برای صید غیر
کفر مطلق دان و نومیدی ز خیر

وقتی توجه ما را یک چیز بیرونی غیر از خدا می برد و آن چیز می شود
مرکز ما، ما فکر می کنیم آن چیز را صید کردیم، اما در واقع ما به وسیله
آن چیز صید شدیم، و این کفر مطلق است و نا امیدی از خیر یعنی به
جایی نخواهیم رسید و موفق نخواهیم شد.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۲

هین مشو چون قند پیش طوطیان
بلکه زهری شو شو آمن از زیان

می گوید برای من های ذهنی شیرین نشو یعنی همانیدگی هایت را به
نمایش نگذار، بلکه مثل زهر شو تا منهای ذهنی به تو نزدیک نشوند و تو
از زیان آنها در امان باشی .

دفتر پنجم، بیت ۷۱۳

یا برای شاد باشی در خطاب
خویش چون مردار کن پیش کلاب

مولانا احتیاج به چاپلوسی و نیازمندی ما به تایید و توجه گرفتن از
دیگران را به این تشبيه می کند که انسان خود را پیش سگان مثل مردار
می کند.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۴

پس خضر کشتی برای این شکست
تا که آن کشتی ز غاصب باز رست

من ذهنی ما رشد ما را غصب میکند. و من ذهنی ما برای آن من ذهنی
بزرگ کار می کند، و خدا کشتی ما را سوراخ می کند تا من ذهنی نتواند
آن را غصب کند، زندگی مرتب همانیدگی های ما را لق می کند و بیرون
می کشد تا کشتی ما از آسیب من های ذهنی رها بشود تا خودش در
مرکز ما مستقر شود.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۵

فقر فخری بهر آن آمد سَنَی
تا ز طَمَاعان گَرِیزیم در غَنَی

هر کسی که مرکزش را از همانید گی ها پاک کرده، فقر دارد، و باید افتخار کند و این سخن (فقیر بودن افتخارِ من است) برای این بلند مرتبه است تا ما از طماعان یا من های ذهنی به سوی خدا که غنی است، بگریزیم.

دفتر پنجم، بیت ۷۱۶

گنجها را در خرابی زان نهند
تا ز حرص اهل عمران وارهند

گنجها را همیشه در خرابه پنهان می کنند تا اهل دنیا نتوانند آنها را پیدا
کنند چون دنیا پرستان به سوی خرابه ها نمی روند و کسانی که من ذهنی
دارند به سمت کسانی می روند که من ذهنی دارند و خود نمایی می کنند
و به سوی کسانی که همانیدگی با چیزها ندارند، کشیده نمی شوند.

فرزانه از همدان

خانم فرزانه از همدان

پیغام عشق - قسمت ۴۵



خانم فریده از هلند



خانم فریده از هلند

پیغام عشق - قسمت ۴۵



پیغام عشق
برنامه ۸۲۶ خلاصه ای از مثنوی دفتر چهارم بیت ۳۱۸۹

ای برادر دان که شاهزاده توی
در جهان کهنه زاده از نوی
کابلی جادو این دنیاست کو
کرد مردان را اسیر رنگ و بو

انسان شاهزاده ایست که از جانب خداوند خلیفه و جانشین او در زمین است. ولی همین شاهزاده توسط این جهان سحر و جادو شده و اسیر فکرها و هیجانات ناشی از آن شده.

این جادوگر ما رو به چاه ذهن که هوشیاری جسمی است می اندازه و اسیر هم هویت شدگی ها، از جمله فکرها که رنگ، درد و رنجش و سایر هیجانات آون یعنی بو میکنه.

برای اینکه از این سحر جادوگر و گرفتاری های اون نجات پیدا کنی به خدای صبحگاه پناه ببر. یعنی از شب ذهن که گذشته و آینده است، با پذیرش اتفاق، به این لحظه بیا و با صبر و شکر و پرهیز در پناه خدا بمان

هین فسون گرم دارد گنده پیر
کرده شاهان را دم گرمش اسیر
در درون سینه نفاثات اوست
عقده های سحر را اثبات اوست

حضرت رسول نیز این دنیا رو سحاره خوانده، یعنی بسیار جادوگر، که دم و افسون گرم دارد. یعنی وقتی با چیزها همانیده میشی خوشت میاد که دیگه از طریق اونها دنیا رو بینی و از طریق اونها مدام حرف میزنی و فکر میکنی. یعنی خودت تبدیل میشی به جادوگری که در گره رنجشها و درد هات می دمی و فوت میکنی.

ور گشادی عقد او را عقلها
انبیا را کی فرستادی خدا
هین طلب کن خوش دمی عقده گشا
رازدان یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاء

این دمنده در درون سینه خود ما قرار داره و خلاصی از سحر این جادوگر
بدست خود ما امکان پذیر نیست. به همین دلیل خداوند انبیا رو فرستاده
و ما برای نجات خود باید اجازه بدھیم که خداوند از طریق قضا و کن
فکان پاش رو بگذاره به زندگی ما، چرا که هر چه خداوند بخواهد همان
خواهد شد؛ یعنی یافعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاء. و ما با تسليم و همکاری میتوانیم
رازدان خداوند بشویم.

همچو ماهی بسته است او به شست
شاهزاده ماند سالی و تو شست

که ما رو همچون یک ماهی کوچک در قلاب ذهن گیر انداخته در حالی که
ما نهنگی هستیم آزاد. آگه اون شاهزاده یک سال اسیر جادوگر شد ولی
ما بیشتر عمرمان اسیر عذاب او شدیم.
و تبدیل به بدبختی کرده ما رو که نه آسایشی در این دنیا داشته باشیم و
نه طریق سنت انبیا را در پیش بگیریم.

نفح او این عقدها را سخت کرد
پس طلب کن نفحه خلاق فرد
تا نفتحت فيه من روحی ترا
وارهاند زین و گوید بر ترا

پس دم خداوند رو طلب کن که فقط اوست که میتواند ما رو از این هم‌ هویت شدگی ها نجات بدهد. بدان که رحمت خداوند بیشتر از قهر اوست و قهر او همین همانیدگی هاست اگر که همکاری نکنیم. این حضور و من ذهنی همچون هموی هستند که هر گاه از یکی دوری کنی باعث نزدیکی تو به دیگری خواهد بود.

در گذرگاه ذهن گیر نکن، فقط نظاره گر جهان و فکرها باش به جای استقرار در ذهن. و بدان که جدا شدن از خدا بسا سخت تر است. اگه از این آب سیاه ذهن صبر و تحمل نداری چطور میخواهی در برابر چشمه خداوند صبر داشته باشی.

چون فراق نقش سخت آید ترا
تا چه سخت آید ز نقاشش جدا

ولی اگه صبر کنی و از این شراب مست کننده جادوگر دنیا نخوری و درد هوشیارانه بکشی، لحظه ای خواهد آمد که زیبایی آون جان را خواهی دید.

جیفه بینی بعد از آن این شرب را
چون به بینی کرو فرقرب را

همچو شهزاده رسی در یار خویش
پس برون آری ز پا تو خار خویش

دیگه این هم هویت شدگی های این جهان، مُرداری خواهند شد وقتی که
شکوه و عزمت برکت های خدا رو دریابی. تو را به خدا در این راه سعی
و تلاش کن و این قدر با خویش من ذهنی ات همکاری نکن.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

بوی پیراهان یوسف کن سند
زانکه بویش چشم روشن می کند

صورت پنهان و آن نور جیین
کرده چشم انبیا را دور بین

تکیه کن بر یوسف ایت خودت چرا که از این طریق چشم دل انبیا باز
شده که عاقبت کار رو میتوانستند، بینند. به نور قرضی من ذهنی قانع نشو
که تو را حالی بین میکن، یعنی همه چیز رو بر عکس به تو نشان خواهد
داد. اتفاقات رو به ظاهر خواهایند ولی در باطن آتشی که به زیر سلطه
شیطان تو را هدایت خواهند کرد.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت ۴۵

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دور بیند دور بین بی هنر
همچنانکه دور دیدن خواب در

خفته باشی بر لب جو خشک لب
می دوی سوی سراب اندر طلب

به ظاهر دانشمند و استاد شدی ولی خفته ای هستی در ذهن که دنبال سراب میدوی و عاشق بینش ذهنی خودت شدی. فکر میکنی به حضور رسیدی، بینا دل و پرده شکاف شدی و دیگران را هم تشویق می کنی که پیرو تو بشوند.

در حالی که در بیابانی هستی که از دور سراب می بینی و به سمت هلاکت خودت پیش میروی. دست از لاف زدن بردار که فقط در جهنم ذهن خوابیدی و سحر جادوگر این دنیا شدی

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت ۴۵

خوابناکی لیک هم بر راه خُسب
الله الله بر ره الله خُسب

تا بود که سالکی بر تو زند
از خیالات نُعاست بر کند

لاقل در راه خدا بخواب ، برو شاید که خدا کمکت کنه واز زبان
انسان های به حضور رسیده چیزی بشنوی که از این خواب غفلت بیدار
 بشی .

چراکه تا وقتی به نور خدا زنده نشدی بهترین فکرها رو هم که بکنی به
خطا خواهی افتاد، چون آون فکرها همه ذهنی بوده و راه حل های آون هم
همه ذهنی خواهد بود.

گنج حضور

Parvizshahbazi.com

موج بر وی میزند بی احتراز
خفته پویان در بیابان دراز

خفته میبیند عطش های شدید
آب اقرب منه من حبل الورید

هر لحظه موج زندگی سعی در بیداری تو داره ولی تو در بیابان ذهن
بدنبال سراب می دوی و در حالیکه تشنگی شدیدی داری آب زندگی از
رگ گردنت به تو نزدیکتره.

خانم فریده از هلن

پیغام عشق - قسمت ۴۵

دم او جان دهدت روز نفخت بپذیر
کار او کن فیکون است نه موقوف علل
دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

با تشکر

فریده از هلنند





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت چهل و پنجم

A photograph of a sunset over a body of water. The sky is a gradient of orange and yellow, with the sun partially visible on the horizon. A small boat is visible on the water in the distance.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com